

## تحصیل با چاشنی فال و ترازو

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، نواها در سر شور می‌گیرد و با خود نوستالژی می‌آورد؛ «همشاگردی سلام»، «باز آمد بوی ماه مهر»، «مدرسه‌ها وا شده» و خاطره‌ها زنده می‌شود و جلوی چشم رژه می‌رود...



کودکان کار افزون بر تحصیل باید برای امرار معاش خود تلاش کنند. تحصیل با چاشنی فال و ترازو

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، نواها در سر شور می‌گیرد و با خود نوستالژی می‌آورد؛ «همشاگردی سلام»، «باز آمد بوی ماه مهر»، «مدرسه‌ها وا شده» و خاطره‌ها زنده می‌شود و جلوی چشم رژه می‌رود...  
 کلاس‌بندی روز اول مدرسه، بابا آب داد، تازه کردن دیدارها و دوستان جدید، کاکلی و دوستان، مبصر کلاس پنجمی که بالای سرمان می‌گذاشتند، دارا اناز دارد، تغذیه‌ای که مادر صبح‌ها در کیف می‌گذاشت، زاگی قالب پنیری دید، گچ و تخته و تخته پاک‌کنی که با موکت فرش شده بود، تابستان خود را چگونه گذرانید، سرهایی که با ماشین دستی نمره چهار - که گاهی گاز هم می‌گرفت - خلوت شده بود و به سفیدی می‌زد، باز باران با ترانه، خط‌کش چوبی که پوست کف دست را آتش می‌زد، درس معلم ار بود زمزمه محبتی، دعوای کودکی پس از مدرسه، ما فرزندان ایرانیم، بخاری چدنی که مخزن نفتش قطره چکان بود، توانا بود هر که دانا بود، انبوه مشق‌های شبانه که چشم‌ها را به گریه می‌نشانند، صد دانه یاقوت دسته به دسته، جمعه‌های دوست‌داشتنی و غروب‌های دلگیرش، سفر خانواده آقای هاشمی، کتاب‌هایی که با روزنامه باطله جلد می‌شدند، روزی گذشت پادشهی از گذرگهی، مدادهایی که مغزش با اندک فشاری از انتهایش بیرون می‌زد، ریزعلی فداکار، پاک‌کن‌هایی که خوب پاک نمی‌کردند و آب دهان هم در مواقع اضطرار می‌توانست جایگزین‌شان شود برای فیتیله کردن توامان جوهر و کاغذ، مادر در باران آمد، پول تو جیبی که یکی در میان صرف خرید باقالی و لبو می‌شد، بی‌توجهی به توصیه‌های معلم بهداشت، آبگوشت غذای لذیذی است، گندم و شاه‌دانه‌ای که از داخل لوله خودکار پشت گوش و گردن هم‌کلاسی جلویی را نشانه می‌رفت، مسخره‌گر سخت کیفر می‌دهد، عصرهای چهارشنبه به عشق دیدن «خانواده دکتر ارنست» فاصله مدرسه تا خانه را یک نفس دویدن، گاو کوبک خانم و...

مهر ماه، اما فقط نوستالژی و خاطره ندارد.

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، شهر به تکاپو و جنب و جوش می‌افتد. مدارس خانه‌تکانی می‌کنند، پلیس طرح ویژه برای روزهای اول سال تحصیلی تدارک می‌بیند، مترو ساعت حرکت قطارهایش را به هم نزدیک می‌کند، شهرداری خیابان‌ها را آب و جارو می‌کند و دستی به سر و روی معابر می‌کشد، تاکسیرانی و شرکت واحد با تمام توان به میدان می‌آیند و صبح‌های مهر ماه خیابان‌ها پر می‌شود از دانش‌آموزانی که کیف به دوش راهی مدرسه‌اند که زگهواره تا گور دانش باید جست به توصیه موکد بزرگان.

پدر و مادرها نیز فعال می‌شوند در موسم مهر ماه و خواه‌ناخواه باید خداحافظی کنند با خواب‌های کشدار تا لنگ ظهر و چرت‌های قیلوله‌ای گاه و بیگاه که بچه را باید صبح زود آماده کرد و به سرویس سپرد یا به مدرسه رساندش.  
 شادی و شمع معصومانه دانش‌آموزان، رنگ و لعابی از سرور به چهره گرفته شهرها می‌زند. گویا کودکان نه فقط مایه دلخوشی والدین خود که انگیزه و بهانه‌ای هستند برای تکاپوی تمام اقشار جامعه.  
 مهر ماه، اما فقط تکاپو و جنبش ندارد.

### صبح‌های کلافگی

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، ترافیک سنگین‌تر می‌شود، آلودگی هوا هم شدت می‌گیرد، آلودگی صوتی هم. حضور و به عبارتی هجوم میلیونی دانش‌آموزانی که تا همین چند روز پیش چنین ساعاتی در خواب ناز بودند و احتمالاً با پادشاه هفتم دست آخر گل کوچک بازی می‌کردند در معابر و خیابان‌ها، گرهی تازه بر کلاف سردرگم هزار گره ترافیک شهری می‌اندازد. از ساعت 6 تا 8 صبح ترافیک و ازدحام بیداد می‌کند؛ دو ساعتی که بوق و فریاد دست بالا را دارد، ساعات به شماره افتادن حوصله مردم، موعد از کف دادن عنان اختیار، زمانی برای چشم بستن روی اخلاق و مصلحت، صبح‌های کلافگی. ظهرها نیز همین حکایت تکرار می‌شود البته شاید کمی خفیف‌تر و قابل تحمل‌تر. مهر ماه و بخصوص روزهای نخستینش ازدحام و شلوغی صبحگاهی در کلانشهرها بیداد می‌کند و حسابی روی اعصاب خلق‌الله می‌رود.  
 مهر ماه، اما فقط ترافیک و هیاهو ندارد.

### نونوار شدن از صدر تا ذیل

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، حال و هوای تازگی و نو شدن را نیز با خود می‌آورد. بچه‌ها دست در دست پدران و مادرانشان سرازیر می‌شوند به طرف مراکز خرید و بازار را حسابی می‌ترکانند و در اصل منفجر می‌کنند. از لوازم التحریر گرفته تا کیف و کفش

و شلوار و مانتو و پیراهن و بلوز و حتی کت و شلوار همه را درو می‌کنند این کودکان لوس و عزیز کرده امروزی. یکی دفتر باب اسفنجی می‌خرد، آن یکی یادداشت شکرستان؛ دیگری مداد مرد عنکبوتی می‌خواهد، آن دیگری مداد رنگی شهر موش‌ها؛ کودکی جامدادی لاک پشت‌های نینجا را نشان کرده و بچه دیگری کیف مختارنشان را و این آخری اصرار بر خرید مدادتراش رومی‌انگری بردز دارد و آن آخری مداد شمعی کلاه قرمزی. با وجود این اختلاف سلیقه‌ها، اما همه می‌خرند، خوب هم می‌خرند. دیگر روزگاری که به بچه‌ها توصیه می‌کردند از وسایل مدرسه‌شان خوب نگهداری کنند تا برای سال بعد هم قابل استفاده باشد، گذشته است. حالا بچه‌ها اول هر سال تحصیلی از صدر تا ذیل نونوار می‌شوند و معمولا این فرآیند در طول سال چندین بار تجدید می‌شود.

مهر ماه، اما فقط حس و میل تازگی و تجدد ندارد.

### کودکانی که زود بزرگ شده‌اند

بوی مهر و مدرسه که می‌آید، گوشه و کنار خیابان کودکان و نوجوانانی مشاهده می‌شوند که سر در کتاب دارند و مشق می‌نویسند با چاشنی فال حافظ و ترازوی وزن‌کشی. شب‌های پاییز، شب‌های سرد پاییز که هوا سوز دارد، سوز موذی و گزنده و همه می‌خواهند زودتر به خانه برسند تا با استکانی چای داغ، گرما را مهمان تن سرمزده خود کنند، کودکان محصل، کف سرد و نمور خیابان نشسته‌اند و مشق می‌نویسند و فال می‌فروشند، مساله ریاضی حل می‌کنند و متقاضیان را وزن می‌کنند، جواب سوالات تاریخ را حفظ می‌کنند و دستمال کاغذی عرضه می‌دارند. کم نیستند کودکان کاری که توامان درس می‌خوانند و برای تحصیل مخارج خود و تقبل بخشی از هزینه‌های معیشت خانواده مجبورند در ساعات فراغت از مدرسه به دستفروشی و مشاغل از این دست روی بیاورند. یکی از این دانش‌آموزان زودتر از موعد مرد شده وحید است؛ پسری که امسال می‌رود سال پنجم ابتدایی. با ترازو کار می‌کند و خواهر کوچک‌ترش هم فال حافظ می‌فروشد. از خواهرش که سراغ می‌گیرم اخم می‌کند و مغرور می‌گوید: «خواهرم کمتر کار می‌کند. دخترها خوب نیست کار کنند.» وقتی دلداری‌اش می‌دهم که دختر بچه‌های زیادی هستند که مثل خواهر او کار می‌کنند، روترش می‌کند و مصمم پاسخ می‌دهد: «اون‌ها گدا هستند، ما که گدا نیستیم. وقتی بزرگ شوم دیگر نمی‌گذارم آجی‌ام کار کند». پدرش بیمار است و خانه‌نشین و مادرش در خانه‌ای در شمال شهر کارگری می‌کند و شب‌ها به خانه بازمی‌گردد. خانه خودشان هم اجاره‌ای است، در جنوبی‌ترین نقطه شهر. مدرسه‌ها که باز شود، وحید از ساعت 3 بعد از ظهر تا 9 شب باید در خیابان بماند و کار کند. از درآمدش چیزی عاید خودش نمی‌شود. همه را دودستی می‌دهد به مادرش. می‌گوید اگر می‌توانست پس‌انداز کند برای خودش و خواهرش لباس می‌خرید. از دوستان و همکلاسی‌هایش فقط یکی است که می‌داند او بعد از مدرسه کار می‌کند؛ همان یک همکلاسی و البته ناظم مدرسه. می‌پرسم آیا خودش موضوع را به دوست همکلاسی‌اش گفته است و پاسخ می‌شنوم که: «نه، یک روز با مادرش رد می‌شدند و مرا دیدند.» وحید به همکلاسی‌اش سپرده که از این ماجرا چیزی به بقیه بچه‌ها نگوید. خودش می‌گوید که از کار کردن خجالت نمی‌کشد، اما دوست ندارد دیگر بچه‌ها چیزی از آن بدانند. از او می‌پرسم در آینده می‌خواهد چه کاره شود و او در واکنش به این سوال کلیشه‌ای پاسخ می‌دهد دکتر قلب و دلیل هم دارد برای انتخاب این شغل؛ مادرش ناراحتی قلبی دارد. باز سوال می‌کنم که اگر دکتر شد، پزشک قلب و پسر بچه‌ای را دید که مانند این روزهای خودش مجبور است کار کند چه عکس‌العملی نشان خواهد داد؟ با صداقت برآمده از عالم کودکی می‌گوید کمکش خواهد کرد، حتی همه خرجش را خواهد داد تا فقط درس بخواند و مجبور نباشد کار کند.

وحید و امثال وحید مغرورند و دارای عزت‌نفس و مانند بخشی از کودکان کار، مشتری را عمو و خاله نمی‌خوانند و چیزی بیشتر از پول یک وزن‌کشی طلب نمی‌کنند.

### فرصت برابر تحصیلی

در کشور ثروتمندی مانند ایران که از ذخایر و منابع طبیعی خداداد سرشار است تامین هزینه‌های تحصیل کودکانی که به علت فقر و تهیدستی خانواده‌هایشان مجبور به کار هستند، چندان سخت و دشوار به نظر نمی‌رسد. در حالی که فرزندان خانواده‌های مرفه و حتی متوسط در مدارس غیرانتفاعی با شهریه‌های میلیونی تحصیل می‌کنند، فراهم کردن امکانات درس خواندن رایگان برای کودکان خانوارهای کم‌بضاعت نه یک امتیاز که حق طبیعی و انسانی آنهاست. شرایط و بسترهای رشد و پرورش برای همه کودکان باید در یک سطح و حدود باشد و اگر هم نباشد متاسفانه نیست، لاقلاً باید امکانات حداقلی و اولیه برای همه فراهم شود.

### گاه در برابر کوه

شایسته است اختلافات طبقاتی در جامعه حداقل در زمینه امکانات تحصیل و آموزش کمرنگ باشد و فرصت عرض‌انداز کمتری پیدا کند. هزینه تحصیل کودکان کار در برابر حیف و میل‌های ناشی از سوءمدیریت برخی مسئولان که به بیت‌المال تحمیل می‌شود بسیار ناچیز و اندک به نظر می‌رسد؛ شاید به گاهی ماند در برابر کوهی.

همه کودکان ایرانی باید فارغ از دغدغه‌های معیشتی، تمام فکر و ذکر خود را روی علم‌آموزی و ساختن آینده‌ای روشن برای خویش متمرکز کنند. کودکان معصومی که به اجبار باید علاوه بر تحصیل در حاشیه معابر به دنبال نان‌آوری برای خانواده باشند در معرض انواع آسیب‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی قرار دارند و بی‌شک هزینه‌هایی که در صورت انحراف در آینده بر جامعه تحمیل خواهند کرد، بسیار بیشتر از آنچه امروز باید برای تعلیم و تربیتشان صرف شود، خواهد بود. دانش‌آموزان شاغل به کارهای بی‌مایه و سطحی را باید از این مشاغل که نه مهارتی برایشان به دنبال دارد و نه آینده‌ای، خلاصه کرد و کمک‌شان کرد تا با طیب خاطر فقط به تحصیل علم مشغول باشند و بس. فراهم بودن فرصت تحصیل، حق مسلم هر کودک ایرانی است

که در اصل سی‌ام قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز بر آن تاکید شده و امتیاز ویژه‌ای برای او محسوب نمی‌شود، بی‌گمان.  
**محسن محمدی / جام‌جم**